



بررسی دلالت حدیث عثمان بن حنیف بر جواز طلب شفاعت از پیامبر بعد از وفات ایشان

بهمن قاسمی*

چکیده

مسئله طلب شفاعت از پیامبر ﷺ بعد از وفات ایشان، یکی از مسائل مورد اختلاف بین وهابیان و دیگر مسلمانان است. مسلمانان معتقدند همان طور که طلب شفاعت از پیامبر ﷺ در زمان حیات ایشان جایز بود، بعد از وفات ایشان نیز مشروع است. یکی از ادله جواز این عمل، حدیث «عثمان بن حنیف» است که در برخی کتاب‌های مهم اهل سنت، و با سندی صحیح ذکر شده است. در مقابل، وهابیان طلب شفاعت از پیامبر ﷺ بعد از وفات ایشان را مردود می‌دانند و می‌گویند که این عمل به معنای اعتقاد به قدرت خفیه برای بندگان است و چنین اعتقادی شرک محسوب می‌شود؛ چراکه تنها خداوند بر امور خفیه قادر است و نباید کسی را با او در این امر شریک دانست. از این رو، وهابیان کسانی را که به این نوع طلب شفاعت معتقدند، تکفیر می‌کنند. آنها به دلالت حدیث عثمان بن حنیف اشکال می‌گیرند و انجام این عمل توسط سلف را انکار می‌کنند. آنان قائل اند که حتی اگر این روایت صحیح نیز باشد، بازهم بر جواز طلب شفاعت از پیامبر ﷺ بعد از وفات ایشان، دلالت نمی‌کند. ولی با دقت و بررسی در مفاد این روایت به دست می‌آید که دلالت حدیث مذکور، که از لحاظ سندی نیز بدون اشکال است، بر جواز طلب شفاعت از پیامبر ﷺ در برزخ، انکارناپذیر است و در نتیجه، اشکالات وهابیان مردود خواهد بود.

کلیدواژه‌ها: طلب شفاعت، حیات، عثمان بن حنیف، شرک.

* دانش‌پژوه مؤسسه دار الإعلام لمدرسة أهل البيت (شعبة شیراز).

ایمیل: alave313m@gmail.com

مقدمه

در طول تاریخ، پیروان پیامبران علیهم السلام برای برآورده شدن حاجات خود، از اولیا و مقربان طلب دعا می کردند و آنان را در پیشگاه خداوند واسطه اجابت حاجات خود قرار می دادند و قرآن نیز در این باره، از زبان برادران حضرت یوسف علیه السلام می فرماید: ﴿قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ﴾^۱. مسلمانان این عمل را چه در حال حیات و چه بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جایز می دانند؛ لیکن وهابیان در این مسئله به تفصیل قائل شده و معتقدند که طلب شفاعت و دعا از اولیای الهی بعد از وفات آنان، موجب شرک است؛ چراکه در واقع، این عمل اعتقاد به الوهیت اولیای الهی خواهد بود. آنها به پیروی از ابن تیمیه روایات دال بر طلب شفاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بعد از وفات ایشان را مردود دانسته و بر سند یا دلالت آنها اشکال وارد کرده اند. این در حالی است که با دقت در روایت عثمان بن حنیف، روایت عام الفتق، روایت عتبی و...، به دست می آید که طلب شفاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در سالیان متمادی، سیره مستمر مسلمانان بوده است. همچنین پیشوایان دین و ائمه علیهم السلام به این عمل سفارش کرده اند و در سخنان ابوحنیفه،^۲ مالک بن انس،^۳ محمد ادریس شافعی^۴ و احمد بن حنبل^۵ نیز به جواز آن اشاره شده است.

۱. سورة یوسف، آیه ۹۷: گفتند: «ای پدر، برای ما [از خدا] طلب بخشش کن. همانا ما خطاکاریم».

۲. از محمد بن حسن شیبانی و ابویوسف، شاگردان ابوحنیفه، و از وکیع نقل شده است که ابوحنیفه همیشه قبر امام صادق علیه السلام را زیارت، و دروازه حرم آن حضرت را جارو می کرد. وی به مجاوران آن حضرت هدیه می داد و در مشکلات خود از امام صادق علیه السلام کمک می گرفت. [که این کمک می تواند شامل استغاثه و طلب شفاعت باشد]. (محمود بن عبدالغفور، ردّ وهابی مسمی بحجة الإسلام، ص ۳۴).

۳. «ابوجعفر (منصور دوانیقی) در مسجدالنبی با مالک مناظره می کرد. ... پس از آن، منصور با حالت خضوع گفت: "ای مالک، آیا هنگام دعا در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باید رو به قبله بایستم یا رو به قبر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم؟" مالک گفت: "چرا صورتت را از قبر برگردانی، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وسیله تو و وسیله پدر تو، آدم علیه السلام، در روز قیامت است. رو به قبر بایست و از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم طلب شفاعت کن تا نزد خدا برایت شفاعت کند. خداوند هم فرموده است: اگر آنان که به خود ظلم کرده اند نزد تو بیایند و بخواهند که خدا آنان را بیامزد و رسول خدا نیز برایشان استغفار کند، قطعاً خدا را توبه پذیر خواهند یافت"». (سمهودی، علی بن عبدالله، وفاء الوفاء بأخبار دار المصطفى صلی الله علیه و آله و سلم، ج ۴، ص ۱۹۶).

۴. صیمری، حسین بن علی، أخبار أبي حنيفة وأصحابه، ج ۱، ص ۹۴ و ۹۵.

«علی بن میمون گفت: از شافعی شنیدم که می گفت: "من به ابوحنیفه تبرک می جویم. هر روز نزد قبر او برای زیارت می آیم. هرگاه حاجتی داشته باشم دو رکعت نماز می خوانم و نزد قبر او می روم و حاجتم را از خدا می خواهم. پس از مدتی، حاجتم برآورده می شود"». (ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، المنتظم فی تاریخ الأئمّه و الملوک، ج ۱۶، ص ۱۰۰).

۵. «قَالَ أَحْمَدُ فِي مَسْئَلِهِ الَّذِي كَتَبَهُ لِلْمَرْوُذِيِّ أَنَّهُ يَتَوَسَّلُ بِالنَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم فِي دُعَائِهِ». (بهوتی، منصور بن یونس، كشف القناع

هرچند که ممکن است در این مذاهب چهارگانه و در کلمات ائمه و علمای آنها سخنانی در ردّ این نوع توسل دیده شود، ولی در هر حال این مؤیدها می‌رساند که طلب شفاعت بعد از وفات ایشان نیز از مسائل فقهی و اجتهادی است و نمی‌توان کسی را به‌خاطر آن تکفیر کرد. با وجود این، وهابیان همواره درصدد اثبات حرمت طلب شفاعت از پیامبر ﷺ بعد از وفات ایشان، و تکفیر معتقدان به آن هستند. از آنجا که به‌اندازه کافی درباره این شبهات جوابیه نوشته نشده است و کتاب‌های موجود نیز، بیشتر در مقام اثبات شفاعت پیامبر ﷺ و ائمه اهل بیت در قیامت هستند، بررسی این مسئله به‌صورتی که برای عموم افراد مناسب باشد، ضروری به نظر می‌رسد. یکی از دلایلی که می‌توان برای اثبات جواز این نوع طلب شفاعت به آن استناد کرد، حدیث عثمان بن حنیف است که در این مقاله بررسی خواهد شد.

شفاعت در لغت و اصطلاح

«شفاعت» در لغت، یعنی مقارنه و نزدیکی دو چیز، یا همان «زوج».^۱

«شفاعت» در اصطلاح، یعنی «واسطه قراردادن دیگری برای دفع ضرر یا جلب منفعت». علت نام‌گذاری آن به این نام این بوده است که زمانی که شافع در کنار طالب شفاعت قرار می‌گیرد، آنها بعد از اینکه فرد و تنها بودند، جفت می‌شوند.^۲ بنابراین، طلب شفاعت به این معناست که ما از انبیا و اولیا و دیگر مقربان درخواست می‌کنیم تا از خدا بخواهند که حاجت ما را برآورده نماید، گناهان ما را ببخشد و

تفاوت طلب شفاعت با توسل و استغاثه

ابن تیمیه درباره تفاوت استغاثه و توسل می‌گوید:

فرق بین استغاثه و توسل در این است که سخن شخص در توسل که می‌گوید:

→ عن متن الإقناع، ص ۶۸.

۱. ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، ج ۳، ص ۲۰۱. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۸، ص ۱۸۳.

۲. ابن عثیمین، محمد بن صالح، القول المفید علی کتاب التوحید، ج ۱، ص ۳۳۰.

«أَتَوْسَل إِلَيْكَ يَا إِلَهِي بِكَذَا»^۱، خطابش متوجه خداوند است، نه آن [نبی یا امام] که مورد توسل قرار گرفته است. این برخلاف استغاثه است؛ چراکه در استغاثه خطاب، متوجه ولی الهی است، نه خود خدا. [مثلاً گفته می‌شود: «ای پیامبر، مرا دریاب»]^۲.

با این بیان، تفاوت طلب شفاعت با توسل و استغاثه نیز روشن می‌شود؛ چون هرچند در طلب شفاعت نیز همانند استغاثه، خطاب متوجه اولیاست، ولی در طلب شفاعت برخلاف استغاثه، مستقیماً از خود اولیا درخواست حاجت نمی‌شود، بلکه از آنها طلب دعا می‌شود.

مثال برای توسل: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَأَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ».

مثال برای استغاثه: «یا رسول الله، أدرکنی».

مثال برای طلب شفاعت: «یا محمد! إِنِّي أَتَوَجَّهُ بِكَ إِلَى رَبِّي فَادْعْ لِي».

عقیده وهابیان درباره طلب شفاعت از پیامبر ﷺ بعد از وفات آن حضرت

ابن قیم در این باره می‌گوید که «طلب حاجت از اموات» اصل شرک تمام مردم است، چراکه عمل میت قطع شده است و مالک هیچ نفع و ضرری برای خودش هم نیست، چه برسد برای کسی که او را می‌خواند و از او طلب حاجت می‌کند یا کسی که از او درخواست می‌کند که نزد خداوند برایش طلب شفاعت کند.^۳ صالح بن فوزان در جواب پرسشی درباره طلب شفاعت از پیامبر اکرم ﷺ و توسل به ایشان، می‌گوید:

این نوع دعا، شرک اکبر است؛ چراکه در واقع، این عمل خواندن پیامبر اکرم ﷺ، و طلب برطرف شدن سختی‌ها و مریضی از اوست، و این کار، تنها از دست خدا بر می‌آید؛ لذا طلب این امور از غیر خدا «شرک اکبر»، و طلب شفاعت از ایشان نیز از انواع شرک اکبر است.^۴

محمد بن عبدالوهاب می‌گوید:

۱. خدایا من به واسطه فلان ولی، به تو توسل می‌جویم.

۲. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، الاستغاثه، ص ۴۱.

۳. ابن قیم جوزیه، محمد بن ابی بکر، مدارج السالکین، ج ۱، ص ۳۵۳.

۴. فوزان، صالح بن فوزان، مجموع فتاوی فضیلة الشيخ صالح بن فوزان، ج ۱، ص ۳۱.

در کتاب الإقناع در باب حکم مرتد آمده است که تمام مذاهب اجماع دارند که هرکس بین خود و خدا واسطه‌ای قرار دهد و او را بخواند، کافر و مرتد شده، و خون و مالش حلال است. همچنین در همین کتاب آمده است که اگر فردی رافضی، صحابه را شتم کند، امام در تکفیر چنین شخصی توقف کرده است، ولی اگر ادعا کند که می‌توان علی [علیه السلام] را در سختی‌ها و مشکلات خواند، در کفر او تردیدی نیست.^۱

دلایل وهابیان بر عدم جواز طلب شفاعت از پیامبر ﷺ بعد از وفات آن حضرت

وهابیان در ردّ طلب شفاعت از پیامبر ﷺ بعد از وفات ایشان چنین استدلال کرده‌اند:

۱. این مسئله در بین سلف وجود نداشته است.^۲
 ۲. طلب شفاعت عبادت شفیع است.^۳
 ۳. این عمل شبیه فعل مشرکان در برابر بت‌هاست.^۴
 ۴. مردگان به‌خاطر عدم‌سماع، قدرت بر یاری طلب‌کننده شفاعت ندارند.^۵
- این در حالی است که با دقت در سیره صحابه و نقل‌های آنها از پیامبر ﷺ، به دست می‌آید که جواز این عمل، مسلم و واضح است و از بارزترین دلایل آن، روایت عثمان بن حنیف است که در منابع مهم اهل سنت ذکر شده است.

روایت عثمان بن حنیف

عثمان بن حنیف بن واهب اوسی انصاری، از صحابه جلیل‌القدر پیامبر ﷺ بود که افتخار حضور در جنگ‌هایی همچون بدر و احد را داشت،^۶ و سرانجام در زمان معاویه، در شهر مدینه درگذشت.^۷ ابن‌عبدالبر در کتاب الاستیعاب درباره او می‌نویسد:

۱. ابن‌عبدالوهاب، محمد، الرسائل الشخصية، ج ۱، ص ۱۴۷.

۲. ابن‌تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۱۵۹.

۳. ابن‌عثیمین، محمد بن صالح، شرح کشف الشبهات، ص ۷۱.

۴. ابن‌تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۱۵۰.

۵. ابن‌عثیمین، محمد بن صالح، شرح کشف الشبهات، ص ۲۷.

۶. ابن‌حجر عسقلانی، احمد بن علی، الإصابة فی تمییز الصحابة، ج ۴، ص ۳۷۲.

۷. ابن‌حبان، محمد، مشاهیر علماء الأمصار، ص ۴۹.

علما در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند عمر بن خطاب با صحابه درباره انتخاب نماینده‌ای در عراق، مشورت کرد. تمام صحابه نام عثمان بن حنیف را آوردند. آنها گفتند عثمان بن حنیف کسی است که چنان بصیرت و عقل و معرفت و تجربه‌ای دارد که از عهده کاری از این مهم‌تر نیز بر می‌آید.^۱

مطلب نقل شده از عثمان بن حنیف، به دو صورت روایت شده است:

۱. روایت اول و سند آن

احمد بن حنبل در مسند خود، از عثمان بن عمر، از شعبه، از ابوجعفر، از عماره بن خزیمة بن ثابت، از عثمان بن حنیف نقل می‌کند:

أَنَّ رَجُلًا ضَرِيرَ الْبَصَرِ أَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: «أَذْعُ اللَّهُ أَنْ يَعَافِيَنِي». قَالَ: «إِنْ شِئْتَ دَعَوْتُ وَإِنْ شِئْتَ صَبَرْتَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكَ». قَالَ: «فَاذْعُ». فَأَمَرَهُ أَنْ يَتَوَضَّأَ فَيُحْسِنَ وُضُوءَهُ وَيَدْعُو بِهَذَا الدُّعَاءِ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَأَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي تَوَجَّهْتُ بِكَ إِلَى رَبِّي فِي حَاجَتِي هَذِهِ لِتُقْضَى لِي، اللَّهُمَّ فَشَفِّعْهُ فِيَّ»؛^۲

ناینابی نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: «از خداوند بخواه که بینایی مرا را به من برگرداند». رسول الله ﷺ به او فرمودند: «اگر بخواهی برایت دعا می‌کنم و اگر بخواهی صبر کن که این برای تو بهتر است». گفت: «برایم دعا کن». رسول الله ﷺ به او فرمودند که به بهترین شکل وضو بگیرد و سپس بگوید: «پروردگارا، من از تو می‌خواهم و به وسیله پیامبرت محمد که پیامبر رحمت است، به تو توجه می‌کنم. ای محمد، من به وسیله تو به پروردگارم روی می‌آورم تا حاجتم برآورده شود. بارالها، او را شفیع من گردان».

سند این روایت: بسیاری از علمای رجال اهل سنت، حدیث مذکور را از لحاظ سندی تأیید کرده‌اند. به عنوان نمونه، ترمذی می‌گوید: «این حدیث، حق و حسن و صحیح است». ابن ماجه می‌گوید: «این حدیث صحیح است». رفاعی نیز گفته است: «شکی نیست که این حدیث صحیح و مشهور است».^۳ حاکم نیشابوری نیز در کتاب

۱. ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، ج ۳، ص ۱۰۳۳.

۲. ابن حنبل، احمد بن محمد، مسند الإمام احمد بن حنبل، ج ۲۸، ص ۴۷۸.

۳. به نقل از: سبحانی تبریزی، جعفر، الشفاعة فی الکتاب و السنة، ص ۶۷.

المستدرک علی الصحیحین، این حدیث را با اندکی اختلاف لفظی آورده است و می‌گوید: «هذا حدیث صحیح علی شرط البخاری...»^۱.

علاوه بر مسلمانانِ غیروهابی که سند این روایت را ثابت و بدون اشکال می‌دانند، برخی علمای وهابی همچون البانی،^۲ صالح آل‌شیخ،^۳ رفاعی^۴ و حافظ بن احمد حکمی^۵ نیز به صحت یا حسن بودنِ سندِ این روایت تصریح کرده‌اند؛ هرچند معدودی از وهابیان نیز در تلاش برای خدشه واردکردن به اسنادِ این روایت بوده‌اند.

۲. روایت دوم و سند آن

حافظ طبرانی بعد از این حدیث، بخش دیگری را از قول صحابیِ جلیل‌القدر، عثمان بن حنیف، روایت می‌کند و می‌گوید:

أَنَّ رَجُلًا كَانَ يَخْتَلِفُ إِلَى عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ فِي حَاجَةٍ لَهُ وَكَانَ يَلْتَفِتُ إِلَيْهِ وَلَا يَنْتَظِرُ فِي حَاجَتِهِ فَلَقِيَ ابْنَ حَنِيفٍ فَشَكَى إِلَيْهِ ذَلِكَ، فَقَالَ لَهُ ابْنُ حَنِيفٍ: إِنَّتِ الْمِضَاةُ، فَتَوَضَّأْتُ ثُمَّ أَتَيْتُ الْمَسْجِدَ فَصَلَّيْتُ رَكَعَتَيْنِ، ثُمَّ تَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَآتُوجُّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ، يَا مُحَمَّدُ إِنِّي أَتُوجُّهُ بِكَ إِلَى رَبِّي أَنْ تَقْضِيَ حَاجَتِي؛ وَتَذْكُرَ حَاجَتَكَ. فَانْطَلَقَ الرَّجُلُ فَصَنَعَ مَا قَالَ، ثُمَّ أَتَى بَابَ عُثْمَانَ فَجَاءَهُ الْبُؤَابُ حَتَّى أَخَذَ بِيَدِهِ، فَأَدْخَلَ عَلَى عُثْمَانَ فَأَجْلَسَهُ مَعَهُ عَلَى الطَّنْفَسَةِ. فَقَالَ: مَا حَاجَتُكَ؟ فَذَكَرَ حَاجَتَهُ وَقَضَى لَهُ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: مَا ذَكَرْتَ حَاجَتَكَ حَتَّى كَانَتْ السَّاعَةُ، وَقَالَ: مَا كُنْتُ لَكَ مِنْ حَاجَةٍ فَأَذْكُرُهَا ثُمَّ إِنَّ الرَّجُلَ خَرَجَ مِنْ عِنْدِهِ فَلَقِيَ ابْنَ حَنِيفٍ فَقَالَ لَهُ: جَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا، مَا كَانَ يَنْتَظِرُ فِي حَاجَتِي وَلَا يَلْتَفِتُ إِلَيَّ حَتَّى كَلَّمْتُهُ فِي. فَقَالَ ابْنُ حَنِيفٍ: وَاللَّهِ مَا كَلَّمْتُهُ، وَلَكِنْ شَهِدْتُ رَسُولَ اللَّهِ وَآتَاهُ صَرِيرٌ فَشَكَى إِلَيْهِ ذَهَابَ بَصَرِهِ، قَالَ: إِنْ شِئْتَ دَعَوْتُ أَوْ تَصَبَّرَ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّهُ لَيْسَ لِي قَائِدٌ وَقَدْ شَقَّ عَلَيَّ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: إِنَّتِ الْمِضَاةُ فَتَوَضَّأْتُ ثُمَّ صَلَّيْتُ رَكَعَتَيْنِ ثُمَّ ادْعُ بِهِذِهِ الدَّعَوَاتِ. قَالَ ابْنُ حَنِيفٍ: فَوَاللَّهِ مَا تَفَرَّقْنَا وَطَالَ بِنَا الْحَدِيثُ حَتَّى دَخَلَ عَلَيْنَا الرَّجُلُ كَأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ

۱. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۷۰۷.

۲. البانی، محمد ناصرالدین، التوسل، ص ۸۴.

۳. آل‌شیخ، صالح بن عبدالعزیز، التمهید لشرح کتاب التوحید، ص ۶۲۳.

۴. رفاعی، محمد نسیب، التوصل إلى حقيقة التوسل المشروع و الممنوع، ص ۱۶۶.

۵. حکمی، حافظ بن احمد، معارج القبول، ج ۲، ص ۵۲۱.

بِهْ ضَرْ؛^۱

مردی برای انجام کاری نزد عثمان بن عفّان رفت و آمد داشت و عثمان به او اعتنایی نمی‌کرد و به نیازش توجهی نداشت. روزی این مرد با عثمان بن حنیف دیدار کرد و به او شکایت نمود. عثمان بن حنیف به او گفت: «برو وضو بگیر و دو رکعت نماز بگزار و این دعا را بخوان: "اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ وَ اَتُوْجَّهٗ اِلَیْكَ بِنَبِیِّنا مُحَمَّدٍ نَبِیِّ الرَّحْمَةِ، یا مُحَمَّدُ، اِنِّیْ اَتُوْجَّهٗ بِكَ اِلَی رَبِّیْ اَنْ تَقْضِیْ لِی حَاجَتِیْ"». آن مرد آنچه عثمان بن حنیف گفته بود، انجام داد و سپس به خانه عثمان بن عفّان رفت. دربان در را گشود و دست او را گرفت و نزد خلیفه برد. عثمان وی را کنار خود نشاند و گفت: «حاجت چیست؟» او نیز حاجت خود را عرضه کرد و عثمان آن را برآورده نمود و سپس به او گفت: «از این پس، هرگاه حاجتی داشتی نزد ما بیا». سپس آن مرد از نزد خلیفه خارج شد و عثمان بن حنیف را دید. به او گفت: «خدا تو را جزای خیر دهد. عثمان بن عفّان به من و نیاز من اعتنایی نداشت تا اینکه شما درباره من با وی سخن گفتی». عثمان بن حنیف گفت: «به خدا سوگند، من با او سخنی نگفتم؛ ولی خود شاهد بودم که ناینبایی درباره ناینبایی اش نزد رسول الله ﷺ شکایت کرد و حضرت فرمودند: "اگر بخواهی دعا می‌کنم یا اینکه صبر می‌کنی؟" او گفت: "تحمل این حال برایم دشوار است". حضرت به او فرمودند: "برو وضو بگیر و سپس دو رکعت نماز بخوان. آن‌گاه این دعا را بخوان". عثمان بن حنیف می‌گوید: «به خدا سوگند، هنوز از یکدیگر جدا نشده بودیم و سخن ما به درازا نکشید که آن مرد بر ما وارد شد و هیچ‌گونه اثری از ناینبایی در وی مشاهده نمی‌شد».

سند این روایت: این روایت در کتاب‌هایی مثل مشیخة یعقوب بن سفیان الفسوی،^۲ المعجم الصغیر،^۳ المعجم الکبیر،^۴ و کتاب معرفة الصحابة^۵ آمده است. طبرانی ذیل روایت دوم می‌گوید: «این حدیث صحیح است و عون بن عماره آن را از روح بن قاسم

۱. طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الکبیر، ج ۹، ص ۳۰؛ بیهقی، احمد بن حسین، دلائل النبوة، ج ۲، ص ۱۶۷ و ۱۶۸.

۲. فسوی، یعقوب بن سفیان، مشیخة یعقوب بن سفیان الفسوی، ص ۹۴.

۳. طبرانی، سلیمان بن احمد، الروض الدانی إلى المعجم الصغیر للطبرانی، ج ۱، ص ۳۰۶.

۴. طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الکبیر، ج ۹، ص ۳۰.

۵. ابونعیم، احمد بن عبدالله، معرفة الصحابة، ج ۴، ص ۱۹۵۹.

نقل کرده است.^۱

دلالت روایت اول بر جواز طلب شفاعت از پیامبر ﷺ بعد از وفات ایشان

در این روایت، پیامبر ﷺ بعد از طلب دعا از ایشان توسط مرد نابینا، به او دستور می‌دهد که وضو بگیرد و بعد از نماز دعای مذکور را بخواند. مرد نابینا طبق دستور پیامبر ﷺ، بعد از نماز در پیشگاه خداوند به پیامبر ﷺ متوسل می‌شود و در ادامه دعا، خود حضرت را مخاطب قرار می‌دهد و با عبارت «يَا مُحَمَّدُ، إِنِّي تَوَجَّهْتُ بِكَ إِلَى رَبِّي فِي حَاجَتِي هَذِهِ لِنُقْضَى لِي، اللَّهُمَّ فَشَفِّعْهُ فِي» از ایشان می‌خواهد که برای برآورده شدن حاجتش، در پیشگاه خداوند واسطه شوند. مسئله قابل توجه این است که در این حدیث، به اختصاص این دعا به زمان حیات پیامبر ﷺ اشاره‌ای نشده است و مؤید این مطلب نکته موجود در متن حدیث است که مبنای وهابیان درباره طلب شفاعت را نقض می‌کند. آن نکته این است که پیامبر ﷺ به مرد نابینا دستور می‌دهند که وضو بگیرد و بعد از نماز بگوید: «ای محمد، من به وسیله تو به پروردگارم روی می‌آورم». مرد نابینا برای انجام این عمل، از پیامبر ﷺ و اصحاب جدا می‌شود و به مسجد می‌رود و بعد از نماز، در دعای خود پیامبر ﷺ را که در آن لحظه غایب است، صدا می‌زند و از ایشان درخواست می‌کند تا در پیشگاه خداوند برای او طلب شفا کنند. این در حالی است که وهابیان طلب شفاعت از ولی غایب را نیز موجب شرک می‌دانند! ابن عثیمین در این باره می‌گوید:

قسم سوم، خواندن میت یا غایب می‌باشد، در اموری که غیر خدا قادر بر انجام آن است، و این دعا نیز شرک است چون میت یا غایب نمی‌تواند صدای او را بشنود. پس این نوع دعا دلالت می‌کند بر اینکه شخص دعاکننده به قدرت تصرف در هستی برای میت یا غایب اعتقاد دارد؛ پس او با این اعتقاد مشرک می‌شود.^۲

ولی ما می‌بینیم که پیامبر ﷺ شرک بودن را از این نوع دعا برداشت نکرده‌اند و حتی خود نیز به مرد نابینا توصیه کردند که این کار را انجام دهد. از آنجا که ملاک شرک دانستن طلب شفاعت از غایب و میت نزد وهابیت، عدم قدرت غایب و میت بر

۱. طبرانی، سلیمان بن احمد، الروض الدانی إلى المعجم الصغير للطبرانی، ج ۱، ص ۳۰۶.

۲. ابن عثیمین، محمد بن صالح، شرح كشف الشبهات، ص ۲۷.

سماع، و مردود دانستن اعتقاد به قدرت خفیه برای اولیای الهی است، می‌توان دریافت همان طور که خواندن غایب در این روایت سفارش شده است و با توحید منافاتی ندارد، خواندن میت نیز با توحید منافاتی ندارد.

سماع موتی و قدرت تکوینی اولیا در قرآن

در قرآن آیاتی وجود دارد که می‌توان از آنها امکان سماع موتی را برداشت کرد. خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِنْ لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِيَنَّكَ سَعْيًا وَاعْلَمَنَّ أَنَّهُ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾^۱

این آیه بیان می‌کند که حضرت ابراهیم علیه السلام پرندگان مُرده را صدا زد و آنها ندای او را شنیدند و دوباره زنده شدند و به‌سوی او به پرواز درآمدند. خداوند در آیه دیگری می‌فرماید:

﴿فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولَ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَٰكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ﴾^۲

در این آیه خداوند بیان می‌کند که حضرت صالح علیه السلام بعد از هلاکت قومش، با آنها سخن گفته است. همچنین خداوند می‌فرماید:

﴿وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ﴾^۳

در اینجا نیز خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله امر می‌کند که از پیامبران پیش از خود، سؤال کند. در آیاتی از قرآن به قدرت خفیه اولیا نیز اشاره شده است. خداوند درباره حضرت مسیح علیه السلام می‌فرماید:

﴿وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ يَأْذَنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي﴾^۴

و هنگامی که از گل، چیزی به شکل مرغ، به امر من ساخته و در آن می‌دمیدی تا

۱. سورة بقره، آیه ۲۶۰.

۲. سورة اعراف، آیه ۷۹.

۳. سورة زخرف، آیه ۴۵.

۴. سورة مائده، آیه ۱۱۰.

به امر من مرغی گردید، و کور مادرزاد و فرد مبتلا به پیسی را به امر من شفا می دادی، و آن گاه که مردگان را به امر من [زنده می کردی و از قبر] بیرون می آوردی.

خداوند درباره حضرت سلیمان علیه السلام نیز می فرماید:

﴿وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ﴾^۱

و برای سلیمان تندباد را رام و مستخر کردیم که به فرمان او به سوی آن سرزمینی که در آن برکت نهادیم، حرکت می کرد و ما همواره به همه چیز داناییم.

همچنین در آیه ۳۸ سوره نمل آمده است که حضرت سلیمان علیه السلام می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ﴾.

در این آیه، حضرت سلیمان علیه السلام از اطرافیان خود می خواهد که هرکس قادر است، تخت ملکه سبا را از راه دور برای او بیاورد. آصف بن برخیا این کار را انجام می دهد و می گوید:

﴿أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ﴾^۲

من قبل از اینکه شاع دیدت به سوی چشمت بازگردد، آن را برایت می آورم.

خداوند در آیه دیگری می فرماید:

﴿قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَيْتُكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمِنِي مِمَّا عُلِّمْتُ وَرُشْدًا﴾^۳.

در این آیه، حضرت موسی علیه السلام از حضرت خضر علیه السلام آموزش علم لدنی را درخواست می کند که این مسئله مربوط به امور خفیه و تکوینی است.

با دقت در این آیات به دست می آید که اعتقاد به قدرت خفیه و تکوینی برای اولیا، اعتقادی شرک آمیز نیست؛ مثلاً کسی که می تواند جسم سنگینی را با قدرت تکوینی از فرسنگ ها بیاورد، قدرت شنیدن صدا از راه دور نیز برایش امری غیرمقدور نیست. بنابراین، اگر اعتقاد به قدرت خفیه برای اولیای الهی، شرک نیست، خواندن آنها و درخواست دعا از آنها در حال غیبت یا بعد از وفات نیز شرک نیست؛ چون این امور مربوط به جسم نیستند تا با

۱. سوره انبیا، آیه ۸۱.

۲. سوره نمل، آیه ۴۰.

۳. سوره کهف، آیه ۶۶.

غیبت یا مرگ از بین بروند.

دلالت روایت دوم بر جواز طلب شفاعت از پیامبر ﷺ بعد از وفات ایشان

با توجه به حدیث دوم می‌توان دریافت که طلب شفاعت از پیامبر ﷺ بعد از وفات ایشان نیز بدون اشکال است؛ چراکه اگر این کار شرک محسوب می‌شد، عثمان بن حنیف هیچ‌گاه آن مرد نابینا را به خواندن پیامبر ﷺ بعد از وفات ایشان و طلب کمک از آن حضرت دعوت نمی‌کرد. همان‌طور که در بررسی دلالت روایت اول گذشت، مرد نابینا بعد از توسل به پیامبر ﷺ در پیشگاه خداوند، خود حضرت را که غایب بودند، مخاطب قرار داد و طلب دعا کرد. در روایت دوم نیز همین مطلب عیناً تکرار می‌شود و مرد گرفتار، از پیامبر ﷺ که در آن زمان در قید حیات نبودند، طلب دعا می‌کند. با توجه به این مطالب و اثبات سماع موتی و قدرت تکوینی اولیا در قرآن و روایات،^۱ رکن اساسی اشکال وهابیان باطل می‌شود.

مؤید صحت این نوع طلب شفاعت، عمل صحابه است که درخواست دعا از پیامبر ﷺ بعد از وفات ایشان را شرک نمی‌دانستند و حتی خودشان در مواردی به مزار آن حضرت پناه می‌بردند و از آن حضرت درخواست می‌کردند تا مشکلشان را حل کنند و برای آنها از خداوند طلب کمک و گشایش نمایند. ابن ابی شیبیه در کتاب خود حدیثی از مالک الدار نقل کرده است که می‌گوید:

در زمان خلافت عمر بن خطاب مردم دچار قحطی شدند. مردی کنار قبر پیامبر ﷺ آمد و عرضه داشت: «یا رسول الله، برای امت خود، از خدا طلب باران کن که آنها هلاک شدند». پیامبر ﷺ به خواب وی آمدند و فرمودند: «نزد عمر برو و به او سلام برسان و خبر بده که باران رحمت بر شما نازل خواهد شد و به او بگو: "زیرک باش. زیرک باش"». این شخص نزد عمر آمد و قضیه را به او خبر داد. عمر گریه کرد و گفت: «خدایا، از هیچ خدمتی که از دستم بر بیاید، کوتاهی نخواهم کرد».^۲

۱. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۲، ص ۹۰.

۲. ابن ابی شیبیه، عبدالله بن محمد، کتاب المصنّف فی الأحادیث والآثار، ج ۶، ص ۳۵۶، ح ۳۲۰۰۲.

بنابر این روایت، مؤیدی برای روایت دوم عثمان بن حنیف است و ادعای وهابیت را مبنی بر اینکه هیچ‌یک از صحابه بعد از وفات پیامبر ﷺ از ایشان طلب شفاعت کرده است، باطل می‌کند.

اشکالات وهابیان بر دلالت روایت اول

در ادامه، اشکالات وهابیان بر دلالت این روایت را مطرح می‌کنیم:

اشکال

این روایت، تنها بر جواز طلب شفاعت از پیامبر ﷺ در زمان حیات ایشان دلالت دارد، نه بعد از وفات آن حضرت؛ چراکه علت اصلی مراجعهٔ مرد نابینا به پیامبر ﷺ درخواست دعا از ایشان بود.^۱ حال که معلوم شد سبب اصلی این روایت و دلیل شفایافتن مرد نابینا، دعای پیامبر ﷺ بوده است، پس افراد محروم از دعای پیامبر ﷺ، یعنی کسانی که بعد از وفات ایشان زندگی می‌کنند، فاقد این رکن اصلی هستند و نمی‌توانند خود را با مرد نابینایی که از موهبت دعای پیامبر ﷺ برخوردار شده است، قیاس کنند.^۲

بنا بر این شبهه، علت شفای مرد نابینا دعای پیامبر ﷺ بوده است؛ لذا طلب شفاعت از پیامبر ﷺ بعد از وفات ایشان، عملی باطل خواهد بود؛ چراکه پیامبر ﷺ در قید حیات نیستند تا برای کسی دعا کنند!

پاسخ به اشکال

اولاً: اگر این اشکال درست باشد، پیامبر ﷺ باید همان‌جا برای مرد نابینا دعا می‌کردند؛ در حالی که حضرت صرفاً به او دعایی را یاد دادند تا آن را بعد از نماز و در غیاب پیامبر ﷺ بخواند. لذا در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که اگر حضور جسم پیامبر ﷺ برای جواز این دعا شرط است، چرا پیامبر ﷺ به شخص نابینا امر کردند تا در غیاب ایشان از آن حضرت طلب دعا کند؟

۱. البانی، محمد ناصرالدین، التوسل، ص ۷۰.

۲. عروسی، جیلان بن خضر، الدعاء، ج ۲، ص ۷۴۹.

ثانیاً: برترین دلیل بر اثبات شیء، وقوع آن است؛ بنابراین، وقتی مرد گرفتار در زمان خلیفه سوم، با این دعا حاجتش برآورده شد، دیگر جای این اشکال باقی نمی ماند که قیاس دیگران با مرد نابینا اشتباه است!

ثالثاً: این سخن برخلاف اعتقادی است که سلف درباره طلب شفاعت از پیامبر ﷺ بعد از وفات ایشان داشته اند. ابن کثیر در تفسیر خود می گوید که برخی علما همچون شیخ ابونصر بن صباغ، در کتاب خود حکایت مشهوری از عتبی آورده اند که می گوید:

نزد قبر پیامبر ﷺ نشسته بودم که یک اعرابی آمد و گفت: «سلام بر تو ای پیامبر خدا. من شنیدم که خدا می فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾. بنابراین، من نزد تو آمدم تا برای گناهانم استغفار کنم و به واسطه تو [و دعای تو] به سوی خدا شفاعت جویم». سپس اعرابی برگشت. در این حال چشمان من سنگین شد و خواب مرا فراگرفت. در این حال، پیامبر ﷺ را در خواب دیدم که به من فرمودند: «ای عتبی، خود را به اعرابی برسان و به او بشارت بده که خداوند او را بخشید».^۱

اشکالات وهابیان بر دلالت روایت دوم

در ادامه، اشکالات وهابیان بر دلالت این روایت را مطرح می کنیم:

اشکال اول

عثمان بن حنیف هرگز به آن مرد امر نکرد که چیزی از پیامبر ﷺ درخواست کند یا اینکه بگوید: «خداایا، پیامبر ﷺ را شفیع من گردان». این یعنی عثمان به آن مرد کل دعای مأثوره را سفارش نکرد، بلکه به او بعضی از آن را که جایز می باشد، سفارش کرده است! بنابراین، در اینجا هیچ طلب شفاعتی از پیامبر ﷺ اتفاق نیفتاده است؛ چراکه اگر کسی بعد از وفات پیامبر ﷺ بگوید: «خداایا، پیامبر ﷺ را شفیع من گردان»، این کلام کلامی باطل است و عثمان بن حنیف به چنین چیزی امر نمی کند.^۲

۱. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۳۰۶.

۲. البانی، محمد ناصرالدین، التوسل، ص ۸۷.

پاسخ به اشکال اول

این سخن نوعی مکابره است و برخلاف چیزی است که عثمان بن حنیف به آن مرد گرفتار یاد داد. آنچه طبرانی از این جریان نقل کرده است، ناقض این ادعای سلفیان است؛ چراکه عثمان بن حنیف عینِ دعای پیامبر ﷺ را به آن مرد یاد داد تا بعد از نماز بخواند و هیچ تفصیلی بین جمله‌های دعا قرار نداد که یکی را جایز و دیگری را حرام معرفی کند!

دربارهٔ ادعای بطلانِ این کلام بعد از وفات پیامبر ﷺ نیز در پاسخ به اشکال بعد، توضیح داده خواهد شد.

اشکال دوم

ابن تیمیه می‌گوید:

عثمان بن حنیف گمان می‌کرد که این عمل بعد از وفات پیامبر ﷺ نیز مشروع است، در حالی که لفظ حدیث این مطلب را نقض می‌کند؛ چراکه مرد نابینا از پیامبر ﷺ درخواست کرد تا ایشان برای او دعا کنند و پیامبر ﷺ نیز به او یاد دادند که خودش دعا کند و در دعا بگوید: «خدایا، پیامبر ﷺ را شفیع من گردان». لذا این دعا برای کسی صحیح است که پیامبر ﷺ دعاکننده برای او و شافع وی باشد و این مسئله مناسب کسی است که در زمان حیات پیامبر ﷺ یا در روز قیامت باشد، هنگامی که پیامبر ﷺ برای مردم شفاعت می‌کنند.^۱

معنای سخن ابن تیمیه این است که توصیهٔ عثمان بن حنیف به مرد گرفتار اشتباه بوده است و این اشتباه، از برداشتِ نادرستِ او از کلام پیامبر ﷺ به مرد نابینا ناشی شده است؛ در حالی که لفظ حدیث، مخالفِ برداشت عثمان بن حنیف است.

پاسخ به اشکال دوم

اولاً: در این سخنِ ابن تیمیه دو مطلب وجود دارد:

مطلب اول: فهم صحابی معتبر نیست.

مطلب دوم: توصیهٔ عثمان بن حنیف به مرد گرفتار با روایت پیامبر ﷺ منافات دارد.

۱. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۲۷۵.

این در حالی است که این سخن ابن تیمیه مبنای خود او درباره حجیت فهم سلف را نقض می‌کند. او می‌گوید که بهترین قرون این امت در اعمال و اقوال و اعتقاد و هر فضیلت دیگری، قرن اول و دوم و سوم (سلف صالح) هستند. او در ادامه توصیه می‌کند: «بر شما باد به آثار سلف. آنان آنچه را موجب شفا و کفایت است، آورده‌اند و پس از آنها، کسی چیزی را که آنان ندانند، نیاورده است».^۱

پس چگونه است که ابن تیمیه فهم عثمان بن حنیف از روایت پیامبر ﷺ را اشتباه می‌داند و فهم خود را بر فهم او ترجیح می‌دهد؟!

همچنین برای روشن شدن عدم منافات بین برداشت عثمان و روایت پیامبر ﷺ می‌توان دو قضیه را با یکدیگر مقایسه کرد تا تنافی یا عدم تنافی آنها روشن شود. این دو روایت، از سه بخش تشکیل شده‌اند:

الف. در روایت اول، مرد نابینا به پیامبر ﷺ شکایت می‌کند. در روایت دوم نیز مرد گرفتار، به عثمان بن حنیف شکایت می‌نماید.

ب. در روایت اول، پیامبر ﷺ به مرد نابینا دستور می‌دهند که دعای مذکور را بعد از نماز بخواند و بگوید: «اللهم إني أَسْأَلُكَ بِنَبِيِّكَ...». در روایت دوم نیز عثمان بن حنیف به مرد گرفتار می‌آموزد که بعد از نماز دعایی را بخواند که پیامبر ﷺ به مرد نابینا توصیه کرده بودند.

ج. در روایت اول، مرد نابینا پیامبر ﷺ را در حالی صدا می‌زند و از او طلب دعا می‌کند که ایشان غایب و زنده هستند. در روایت دوم نیز مرد گرفتار بعد از نماز، پیامبر ﷺ را در حالی صدا می‌زند و از او طلب دعا می‌کند که ایشان از دنیا رفته و غایب‌اند.

معلوم است که بین این دو روایت هیچ اختلافی نیست، مگر یک چیز! آن‌هم این است که روایت اول در زمان حیات پیامبر ﷺ اتفاق افتاده است و روایت دوم بعد از وفات ایشان.

همین اختلاف است که ابن تیمیه را بر آن می‌دارد تا توصیه عثمان بن حنیف را خلاف

۱. همان، ج ۴، ص ۱۵۷ و ۱۵۸.

سخن پیامبر ﷺ بداند و برداشت او را اشتباه توصیف کند. این اشکال با استفاده از متن خود حدیث اول دفع می‌شود؛ چون همان طور که گذشت، مرد نایبنا بعد از رفتن به مسجد و خواندن نماز، عبارت «یا محمد، اِنِّی اَتُوْجِّهْ بِكَ اِلٰی رَبِّی...» را در حالی خواند که پیامبر ﷺ در آن لحظه غایب بودند و صدای او را به حسب ظاهر نمی‌شنیدند. پس اگر خواندن این دعا در غیاب پیامبر ﷺ صحیح است، در وفات ایشان نیز صحیح خواهد بود. علاوه بر اینکه در آثار، ادله‌ای وجود دارد که سماع موتی را ثابت می‌داند و همچنین ثابت می‌کند که آنها از برخی احوال زندگان آگاه هستند و از اعمال آنها خوشحال یا ناراحت می‌شوند.^۱

ثانیاً: ابن تیمیه صرفاً به این بخش از دعا اشاره می‌کند که پیامبر ﷺ به مرد نایبنا یاد دادند که بگوید: «خدایا، پیامبر ﷺ را شفیع من گردان». او از این مسئله نتیجه می‌گیرد که این دعا، تنها در زمان حیات پیامبر ﷺ و در روز قیامت صحیح است؛ چراکه پیامبر ﷺ در برزخ نمی‌توانند دعا کنند تا ما از خدا بخواهیم او را شفیع ما قرار دهد. از بطلان این سخن که بگذریم، در این دعا عبارات دیگری مثل «ای محمد، من به واسطه تو به پروردگارم روی می‌آورم» نیز وجود دارد که طلب شفاعت از غایب است و دلیلی است بر رد ادعای ابن تیمیه مبنی بر بطلان خواندن این دعا بعد از وفات پیامبر ﷺ.

اشکال سوم

عمل عثمان بن حنیف با عمل سایر صحابه تعارض دارد. بنابراین، حتی اگر سند این روایت درست باشد، قابل اخذ نیست؛ زیرا این روایت از عمل یکی از اصحاب رسول خدا ﷺ خبر می‌دهد و نه تنها شخص دیگری از صحابه وی را در این امر همراهی نکرده،^۲ بلکه با فعل سایر صحابه مخالف است.^۳

۱. نعمان بن آلوسی برخی از این احادیث را در کتاب الآیات و البینات آورده است.

۲. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، قاعدة جلیلة فی التوسل والوسيلة، ج ۱، ص ۲۱۷.

۳. دمشقیه، عبدالرحمن بن محمد، موسوعة أهل السنة، ص ۱۱۷.

پاسخ به اشکال سوم

راغب اصفهانی دربارهٔ معنای «اختلاف» می‌گوید: «اختلاف و مخالفت به این معناست که شخص، راهی غیر از راه دیگری در رفتار و سخن انتخاب کند».^۱ بنابراین، «مخالفت»، در مقابل «اجتماع» و به معنای اظهار در عمل یا لفظ است، در مقابل عمل یا سخن دیگر. پس اختلاف صحابه با حدیث عثمان بن حنیف به این صورت محقق می‌شود که دیگر صحابه آن را شنیده و تکذیب کرده باشند، یا اینکه در موردی که اقتضای عمل به این حدیث وجود داشته، آن را ترک کرده و ضد آن را انجام داده باشند؛ ولی مطلق ترک، «اختلاف» به حساب نمی‌آید.^۲ اینکه صحابه در برخی موارد برای رفع حوائج خود، به عباس، عموی پیامبر ﷺ، یا دیگر اشخاص متوسل می‌شدند، دلیل بر این نمی‌شود که با عمل عثمان بن حنیف و طلب شفاعت از پیامبر ﷺ بعد از وفات ایشان مخالف بودند؛ چون این دو، تقیض یکدیگر نیستند و منافاتی با هم ندارند. علاوه بر اینکه همان طور که گذشت، صحابه در مواردی، به قبر پیامبر ﷺ پناه می‌بردند و از ایشان شفاعت و دعا برای گشایش امور طلب می‌کردند که حدیث عثمان بن حنیف و روایت عتبی، برخی از این موارد بودند. مورد دیگر نیز روایت عام‌الفتق است. دارمی در سنن خود در باب «مَا أَكْرَمَ اللَّهُ تَعَالَى نَبِيَّهُ ﷺ بَعْدَ مَوْتِهِ» روایتی در این زمینه نقل می‌کند مبنی بر اینکه:

مردم مدینه دچار قحطی شدیدی شدند. نزد عایشه شکایت بردند و او به مردم گفت: «کنار قبر رسول خدا ﷺ بروید و روزنه و شکاف‌هایی را در سقف حجره ایجاد کنید به طوری که دیگر بین قبر شریف پیامبر ﷺ و آسمان سقفی نباشد». ابوالجوزا می‌گوید: «آنان چنین کردند. پس آن قدر باران بارید که گیاه رویید و شتران فربه شدند تا آنجا که از شدت چاقی ترک‌هایی بر بدن آنها پدیدار شد. به همین مناسبت آن سال را عام‌الفتق (سال شکاف) نامیدند».^۳

۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المقدرات فی غریب القرآن، ص ۲۹۴.

۲. «ترک مادامی که نصی بر نهی از متروک نیامده باشد، به تنهایی حجت نیست؛ بلکه نهایتاً می‌رساند که ترک این فعل، مشروع است». (غماری، عبدالله بن محمد، حسن التفهم و الدرك لمسألة الترك، ص ۱۱).

۳. دارمی، عبدالله بن عبدالرحمن، مسند الدارمی، ج ۱، ص ۲۲۷.

نتیجه

از بیانات گذشته به دست می‌آید که طلب شفاعت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از وفات ایشان نیز همچون طلب شفاعت در زمان حیات ایشان، جایز است. با این حال وهابیان در جواز این مسئله، با دیگر مسلمانان اختلاف دارند و به‌خاطر اعتقاد مسلمانان به‌ویژه شیعیان به این نوع طلب شفاعت، آنان را تکفیر می‌کنند و از دایره اسلام بیرون می‌دانند. با توجه به دو روایت عثمان بن حنیف که در منابع مهم اهل سنت آمده و دلالتش بر این مسئله مسلم است، به دست می‌آید که این نوع طلب شفاعت بدون اشکال است و این بدان جهت است که در این مسئله، اعتقاد به الوهیت و ربوبیت برای غیر خداوند وجود ندارد. در سیره صحابه و سلف نیز مواردی وجود دارد که به مزار رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه برده و از آن حضرت طلب شفاعت یا استغاثه کرده‌اند. بنابراین، حدیث عثمان بن حنیف نه تنها با سیره مسلمانان در صدر اسلام مخالف نیست و با اعتقادات سلف منافات ندارد، بلکه از وجود این سیره در بین آنان خبر می‌دهد. از این رو، دلایلی که وهابیان برای شرک دانستن این مسئله و تکفیر مخالفان خود آورده‌اند، صرفاً به‌خاطر پافشاری بر اصول خود ساخته خودشان است که در نصوص دینی، واقعیتی برای آنها وجود ندارد؛ لذا این دلایل نوعاً مردود و مخالف با واقع هستند و شرک دانستن این نوع طلب شفاعت، با سیره عموم مسلمانان اعم از شیعه و سنی مخالفت دارد، و بلکه بدعتی است که وهابیان در اسلام بنا نهاده‌اند؛ وگرنه مسلمانان هیچ‌گاه به‌خاطر این اعمال یکدیگر را تکفیر نمی‌کردند و خون یکدیگر را مباح نمی‌دانستند.

کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. ابن ابی شیبہ، عبدالله بن محمد، **الكتاب المصنّف فی الأحادیث والآثار**، تحقیق: کمال یوسف الحوت، ریاض: مكتبة الرشد، ۱۴۰۹ق.
۳. ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، **الإستیعاب فی معرفة الأصحاب**، تحقیق: علی محمد بجای، بیروت: دار الجیل، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
۴. ابن عبدالوهاب، محمد، **الرسائل الشخصية**، تحقیق: صالح فوزان و محمد بن صالح عقیلی، ریاض: جامعة الإمام محمد بن سعود، بی تا.
۵. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، **الإستغاثة؛ فی الردّ علی البکری**، تحقیق: عبدالله بن دجین سهلی، ریاض: مكتبة دار المنهاج، ۱۴۲۶ق.
۶. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، **قاعدة جلیلة فی التوسل والوسيلة**، تحقیق: ربیع بن هادی عمیر مدخلی، بی جا: مكتبة الفرقان، ۱۴۲۲ق.
۷. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، **مجموع الفتاوی**، تحقیق: عبدالرحمن بن محمد بن قاسم، مدینه: مجمع الملك فهد، ۱۴۱۶ق.
۸. ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، **المنتظم فی تاریخ الأمم والملوک**، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۲ق.
۹. ابن حبان، محمد، **مشاهیر علماء الأمصار و أعلام فقهاء الأقطار**، بی جا: دار الوفاء، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.
۱۰. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، **الإصابة فی تمییز الصحابة**، تحقیق: عادل احمد عبدال موجود و علی محمد معوض، بیروت: دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
۱۱. ابن حنبل، احمد بن محمد، **مسند الإمام احمد بن حنبل**، تحقیق: شعیب ارنؤوط و عادل مرشد، بی جا: مؤسسة الرسالة، ۱۴۲۱م.
۱۲. ابن عثیمین، محمد بن صالح، **القول المفید علی کتاب التوحید**، عربستان: دار ابن الجوزی، ۱۴۲۴ق.
۱۳. ابن عثیمین، محمد بن صالح، **شرح كشف الشبهات؛ و یلیه شرح الأصول الستة**، ریاض: دار الثریا، ۱۴۱۶ق.
۱۴. ابن فارس، احمد، **معجم مقاییس اللغة**، تحقیق: عبدالسلام محمد هارون، قم: دار الفکر، ۱۳۹۹ق.
۱۵. ابن قیم جوزیه، محمد بن ابی بکر، **مدارج السالکین؛ بین منازل إياک نعبد و إياک نستعین**،

- تحقيق: محمد معتصم بالله بغدادی، بیروت: دار الكتاب العربي، ۱۴۱۶ق.
۱۶. ابن كثير، اسماعيل بن عمر، **تفسير القرآن العظيم**، تحقيق: محمد حسين شمس الدين، بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۴۱۹ق.
۱۷. ابن منظور، محمد بن مكرم، **لسان العرب**، بيروت: دار صادر، ۱۴۱۴ق.
۱۸. ابونعيم، احمد بن عبدالله، **معرفة الصحابة**، تحقيق: عادل بن يوسف عزازي، رياض: دار الوطن، چاپ اول، ۱۴۱۹ق.
۱۹. آل شيخ، صالح بن عبدالعزيز، **التمهيد لشرح كتاب التوحيد؛ الذي هو حق الله على العبيد**، بی جا: دار التوحيد، ۱۴۲۴ق.
۲۰. الباني، محمد ناصرالدين، **التوسل؛ أنواعه وأحكامه**، تحقيق: محمد عيد عباسی، رياض: مكتبة المعارف، ۱۴۲۱ق.
۲۱. بخاری، محمد بن اسماعيل، **صحيح البخاري**، تحقيق: محمد زهير بن ناصر الناصر، بيروت: دار طوق النجاة، ۱۴۲۲ق.
۲۲. بهوتي، منصور بن يونس، **كشاف القناع عن متن الإقناع**، بيروت: دار الكتب العلمية، بی تا.
۲۳. بيهقي، احمد بن حسين، **دلائل النبوة**، تحقيق: عبدالمعطي قلجی، بی جا: دار الكتب، چاپ اول، ۱۴۰۸ق.
۲۴. حاكم نيشابوری، محمد بن عبدالله، **المستدرک على الصحيحين**، تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۴۱۱ق.
۲۵. حکمی، حافظ بن احمد، **معارج القبول؛ بشرح سلم الوصول إلى علم الأصول في التوحيد**، تحقيق: عمر بن محمود ابوعمر، بی جا: دار ابن القيم-الدام، چاپ اول، ۱۴۱۰ق.
۲۶. دارمی، عبدالله بن عبدالرحمن، **مسند الدارمي؛ المعروف بسنن الدارمي**، تحقيق: حسين سليم اسد دارانی، عربستان: دار المغني، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
۲۷. دمشقي، عبدالرحمن بن محمد، **موسوعة أهل السنة؛ في نقد أصول الفرقه الأجباش و من وافقهم في أصولهم**، رياض: مكتبة الشقري، ۱۴۱۸ق.
۲۸. راغب اصفهانی، حسين بن محمد، **المفردات في غريب القرآن**، تحقيق: صفوان عدنان داودی، دمشق-بيروت: دار القلم-الدار الشامية، ۱۴۱۲ق.
۲۹. رفاعي، محمد نسيب، **التوصل إلى حقيقة التوسل المشروع و الممنوع**، بيروت: دار لبنان، چاپ سوم، ۱۳۹۹ق.
۳۰. سبحانی تبریزی، جعفر، **الشفاعة في الكتاب و السنة**، بی جا: بی نا، بی تا.
۳۱. سمهودی، علی بن عبدالله، **وفاء الوفاء بأخبار دار المصطفى ﷺ**، بيروت: دار الكتب العلمية،

۱۴۱۹ق.

۳۲. صيمرى، حسين بن على، أخبار أبي حنيفة وأصحابه، بيروت: عالم الكتب، ۱۴۰۵ق.
۳۳. طبرانى، سليمان بن احمد، الروض الداني إلى المعجم الصغير للطبراني، تحقيق: محمد شكور محمود الحاج، بيروت: المكتب الإسلامي، چاپ اول، ۱۴۰۵ق.
۳۴. طبرانى، سليمان بن احمد، المعجم الكبير، تحقيق: حمدى بن عبدالمجيد سلفى، قاهره: مكتبة ابن تيمية، چاپ دوم، بى تا.
۳۵. عروسى، جيلان بن خضر، الدعاء؛ و منزلته من العقيدة الإسلامية، رياض: مكتبة الرشد، بى تا.
۳۶. غمارى، عبدالله بن محمد، حسن التفهم و الدرك لمسألة الترك، قاهره: مكتبة القاهرة، ۱۴۲۳ق.
۳۷. فسوى، يعقوب بن سفيان، مشيخة يعقوب بن سفيان الفسوي، تحقيق: محمد بن عبدالله سريع، رياض: دار العاصمة، ۱۴۳۱ق.
۳۸. فوزان، صالح بن فوزان، مجموع فتاوى فضيلة الشيخ صالح بن فوزان، تحقيق: حمود بن عبدالله مطر، بى جا: بى نا، ۱۴۲۴ق.
۳۹. محمود بن عبدالغفور، ردّ وهاى مسمى بحجة الإسلام، استانبول: مكتبة الحقيقة، ۱۴۰۷ق.